

تخصیص لفظ عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف در اصول فقه اهل سنت

فرزاد پارسا^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۰۵ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۳/۰۴)

چکیده

تقدم و برتری منطوق بر مفهوم، محلّ اتفاق علما است. همین تقدم سبب شده تا تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف، محلّ خلاف و نزاع باشد. منشأ اختلاف، ضعیف بودن تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف است. اختلاف در این باب، فرع بر پذیرش حجیت مفهوم مخالف است. محلّ نزاع، دو کلام صادر شده از متکلم واحد یا متکلمانی است که در حکم متکلم واحد هستند. نیز باید مفهوم معارض با عام خود حجّت باشد. همچنین نباید دلیلی قوی‌تر از مفهوم مخالف، مانع تخصیص شود. جمهور، تخصیص را پذیرفته‌اند؛ با این استدلال که مفهوم مخالف در حکم منطوق است. لکن از این میان، برخی این تخصیص را به منزله‌ی قیاس و برخی، لفظ می‌دانند. در مقابل، عده‌ای چنین تخصیصی را نپذیرفته‌اند؛ با این استدلال که عام، منطوق است و منطوق مقدم بر مفهوم است. برخی هم توقف کرده و قائل به ترجیح نشده‌اند. دیدگاه جمهور که اعمال هر دو دلیل، یعنی منطوق و مفهوم را در پی دارد، راجح است.

کلید واژه‌ها: الفاظ، عام، تخصیص، مفهوم مخالف، اهل سنت

بیان مسأله

تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف، محلّ نزاع و اختلاف اصولیان بوده و برای مجتهدین، از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا احاطه بر این مسائل، مجتهد را در تحقق مقصود از علم اصول فقه، یعنی استنباط احکام شرعی یاری می‌دهد. نظر به

اهمیت این مسأله لازم است که مباحث و اقوال وارده در این موضوع و ادله طرف‌های نزاع و اعتراضات و مناقشات وارده بر آن‌ها طرح و مورد مذاقه و تحقیق قرار گرفته و نتایج و آثار فقهی مترتب بر آن‌ها بیان گردد.

لفظ عام در اصطلاح علم اصول، لفظی است که برای استغراق یکباره همه افراد مدلول خود وضع شده است (رازی، ۳۰۹/۲). تخصیص بیان این نکته است که برخی از مدلول‌های لفظ عام، منظور و مقصود حکم نمی‌باشد. (طوفی، ۵۵۰/۲). فخر رازی معتقد است: «تخصیص عبارتست از اخراج برخی از مدلول‌های خطاب از شمول خطاب». (رازی، ۷/۳) ابن حاجب نیز می‌گوید: «تخصیص عبارتست از محدود و مقصور کردن عام بر برخی از مسمیات آن». (زرکشی، ۲۴۱/۳).

از جمله ویژگی‌های لفظ عام، قابل تخصیص بودن آن است و این قابلیت، تا جایی است که برخی از علما گفته‌اند: «ما من عام إلّا و قد خُصّ منه البعض». اگر عام بودن یک لفظ و سپس محدود بودن آن بر برخی از مدلول‌هایش به خاطر وجود یک دلیل ثابت شود، علمای اصول این عمل را تخصیص می‌نامند. بنابراین هر خطابی که شمول و عموم در مورد آن متصور باشد، تخصیص آن نیز متصور است، چه تخصیص به معنی مصروف داشتن عام از عموم به جهت خصوص است و آنچه عموم نداشته باشد، مصروف کردن آن هم متصور نیست. (آمدی، ۴۰۹/۲). همچنین، علما اتفاق نظر دارند که تخصیص عام باید با ادله‌ای معتبر باشد که علما این ادله را مخصّص می‌نامند. مخصّص‌ها به دو دسته منفصل و متصل تقسیم شده‌اند. اما انواع مذکور در ذیل این دو دسته بعضاً مورد اتفاق علما نیستند. از جمله مخصّص‌های منفصل و مورد اختلاف، مفهوم مخالف است.

در مورد مفهوم مخالف، علما تعاریف مختلفی ارائه داده‌اند. از جمله ابواسحاق شیرازی می‌نویسد: «حکم بر یکی از اوصاف شیء معلق شود و این تعلیق دلالت کند که حکم ماسوای صفت، مخالف آن می‌باشد». (شیرازی، شرح اللمع، ۱۲۲/۲-۱۲۳). ابویعلی حنبلی می‌گوید: «اگر خطاب، معلق بر یک صفت شود، این امر دلالت می‌کند که حکم ماسوای این صفت مخالف آن می‌باشد». (ابویعلی، ۱۵۴/۱) همچنین، ابوالحسین بصری می‌نویسد: «حکم بر صفتی معلق شود و بر نفی حکم از ماسوای آن دلالت کند» (بصری، ۲۸۲/۱). ابوالمعالی جوینی نیز می‌گوید: «شیء به خاطر تخصیص یافتن به ذکر و منطوق بودن، دلالت داشته باشد که حکم مسکوت عنه مخالف منطوق باشد» (جوینی، ۴۴۹/۱).

نتیجه اینکه، مفهوم مخالف عبارتست از دلالت لفظ بر ثبوت نقیض حکم منطوق

برای مسکوت عنه، یعنی مخالف بودن مسکوت عنه با منطوق در حکم. حجیت مفهوم مخالف محلّ اختلاف علما است. جمهور، آن را حجّت دانسته و عدّه‌ای چون احناف با آن مخالفند. قائلان به حجیت مفهوم مخالف در باب تعداد انواع مفهوم مخالف اختلاف نظر دارند و عددهای چهار، هفت، هشت، ده و یازده از آنان نقل شده است. (ابن نجار ۴۹۷/۳؛ ابن سمعانی ۳۷/۲-۵۴؛ غزالی ۲۷۰-۲۷۲؛ زرکشی ۲۴/۴-۳۰).

در مجموع می‌توان گفت: هجده نوع برای آن ذکر شده است که به صورت خلاصه عبارتند از: مفهوم صفت، مفهوم علت، مفهوم حال، مفهوم زمان، مفهوم مکان، مفهوم صفت در جنس، مفهوم صفتی که عارض شده و زایل می‌شود، مفهوم تقسیم، مفهوم لقب، مفهوم اسم، مفهوم اسم مشتق، مفهوم عین، مفهوم شرط، مفهوم غایت، مفهوم عدد، مفهوم حصر، مفهوم إنّما، مفهوم استثناء. اما این موارد برخی در برخی دیگر داخل می‌شوند. در نتیجه می‌توان آن‌ها را در شش مورد دسته بندی کرد که عبارتند از: مفهوم لقب، مفهوم صفت، مفهوم شرط، مفهوم غایت، مفهوم عدد، مفهوم حصر.

علمای اصول بر این باورند که هنگام تعارض منطوق و مفهوم، منطوق، مقدم بر مفهوم است. پس اگر دو دلیل با هم دچار تعارض بودند که یکی با لفظ و نطق بر حکم دلالت داشت و دیگری با مفهوم؛ در این حالت مورد اول بر مورد دوم مقدم می‌شود. میزان تعارض این قاعده با این قول که عام به وسیله‌ی مفهوم تخصیص پیدا می‌کند، محلّ سؤال است؛ زیرا عام از قبیل منطوق است، پس چگونه مفهوم، مقدم بر آن شده و آن را تخصیص می‌دهد؟ محققین بر این اعتقادند که تعارض منطوق عام با مفهوم خاص، مستثنی از قاعده تقدیم منطوق بر مفهوم است. پس منطوق، مقدم نشده، بلکه عموم منطوق با مفهوم تخصیص پیدا می‌کند. سبب این است که در صورت تخصیص عام با مفهوم، هم به عام عمل می‌شود و هم به مفهوم؛ و این اولی از الغای یکی از آن دو است. (ابن قیم ۵۹/۱-۶۰؛ آمدی ۴۷۹/۲-۴۸۰).

منظور از تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف، این است که یک دلیل شرعی عام وارد شده و مفهوم مخالف یک دلیل دیگر، معارض با آن باشد. پس آیا تخصیص عموم آن دلیل با آن مفهوم مخالف جایز است، یا اینکه عموم از آن قوی‌تر بوده و مفهوم مخالف قادر به تخصیص آن نمی‌باشد؟ به عنوان مثال، در حدیث آمده است: «الماء طهور لا ینجسه شیء» (نسائی، ۱۴۱/۱). این حدیث عام بوده و شامل هر آبی می‌شود، خواه به حدّ قلتین رسیده باشد یا نرسیده باشد، اما از منظر برخی علما، آب کمتر از حدّ قلتین از این حدیث تخصیص یافته است و معتقدند که این آب به صرف ملاقات با نجاست،

نجس می‌شود، گرچه تغییر هم نیافته باشد. (ماوردی، ۳۳۳/۱؛ ابن قدامه، ۳۶/۱). این حکم برگرفته از مفهوم مخالف این حدیث است که می‌فرماید: «إِذَا بَلَغَ الْمَاءُ قَلَّتَيْنِ، لَمْ يَحْمَلِ الْخَبْثَ» (نسائی، ۱۷۵/۱). بنابراین عموم حدیث اول با مفهوم مخالف حدیث دوم تخصیص داده می‌شود و حدیث اول حمل بر حالتی می‌شود که آب به میزان قَلَّتین یا بیشتر از آن باشد. (ابن نجار، ۳۶۷/۳-۳۶۹). همچنین مانند این آیه که می‌فرماید: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (النساء، ۳) (با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید ازدواج کنید) لفظ این آیه عام است و نکاح با زنان را مطلقاً مباح کرده است، لکن با مفهوم این آیه تخصیص یافته است که می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (النساء، ۵) (اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید). مفهوم این آیه عدم جواز نکاح با کنیز برای مرد آزاد است، اگر شخص آزاد، تمکن مالی برای ازدواج با زن آزاد را داشته باشد. پس این مفهوم، عموم وارده در آیه اول را تخصیص می‌دهد و در نتیجه، نکاح با کنیز در صورت یافتن تمکن مالی برای ازدواج با زن آزاد را از این حکم خارج کرده است.

تحریر محلّ نزاع

قبل از بیان محلّ نزاع، لازم است دو نکته روشن شود:

الف - اختلاف در باب تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف، فرع بر پذیرش حجیت مفهوم مخالف و قبول داشتن عموم می‌باشد. به عبارت دیگر، این اختلاف در میان قائلان به حجیت مفهوم مخالف و عموم می‌باشد. (ابن حاجب، ۲۹۳/۳؛ اسنوی، ۴۶۷/۲؛ زرکشی، ۳۸۵/۳؛ آمدی، ۵۲۹/۲). نتیجه‌ی منطقی این امر این است که کسانی چون احناف که قائل به حجیت مفهوم مخالف نمی‌باشند یا کسانی که عموم را نپذیرفته‌اند، در اصل، به دنبال جواز یا عدم جواز تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف نیستند.

ب - برخی از علما چون ابن قطان و ابواسحاق اسفراینی و آمدی بر این باور هستند که جواز تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف مورد اتفاق قائلان به حجیت مفهوم مخالف است. (زرکشی، ۳۸۲/۳؛ آمدی، ۵۲۹/۲). اما چنین نیست، بلکه چنان که زرکشی می‌گوید، مسأله، مورد اختلاف است. (زرکشی، ۲۸۲/۳) البته شاید این گروه، آراء مخالفین را ندیده‌اند که چنین قائل به عدم اختلاف شده‌اند. دلیل این مدعا این است که آمدی اظهار داشته است: «در این باره اختلافی سراغ نداریم». (آمدی، ۵۲۹/۲).

محلّ نزاع علما در این بحث، همه‌ی انواع مفهوم مخالف نمی‌باشد، بلکه علما در برخی صورت‌های تعارض عموم و مفهوم مخالف، قائل به تقدیم عموم بر مفهوم مخالف و در برخی صورت‌های دیگر، قائل به تقدیم مفهوم مخالف هستند. چنان که ابن تیمیه گفته است: محلّ نزاع در این بحث، در دو کلام منفصلی است که توسط متکلم واحدی بیان شده باشد، یا اینکه از متکلمانی صادر شده باشد که در حکم متکلم واحد هستند، مانند کلام خدا و پیامبر. اما کلام واحد متصل و کلام دو متکلم که اتحاد مقصود آنان واجب و لازم نیست، محلّ نزاع نمی‌باشند. (ابن تیمیه، ۱۰۶/۳۱؛ ابن لحام، ۳۷۵). نیز محلّ تخصیص عام به وسیله مفهوم مخالف از دید قائلان به آن، در جایی است که مفهوم معارض با عام، حجّت باشد، اما اگر به مانند مفهوم لقب، حجّت نباشد، به اتفاق، تخصیص عام به وسیله‌ی آن جایز نیست. (آل تیمیه، ۱۴۲؛ زرکشی، ۲۲۱/۳-۲۲۲). همچنین جمهور قائلان به مفهوم مخالف بر این باور هستند که اگر دلیلی قوی‌تر از مفهوم مخالف مانع از تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف شد، تخصیص عام با مفهوم مخالف جایز نیست (زرکشی، ۳۸۶/۳؛ ابویعلی، ۶۳۴/۲؛ آل تیمیه، ۱۴۳-۱۴۴) چه دلیل قوی‌تر، مانع از عمل و کنش دلیل ضعیف می‌گردد.

ابوحامد اسفراینی و سلیم رازی معتقدند که این اختلاف مربوط به زمانی است که منطوقی غیر از منطوق خود مفهوم که اصل برای آن مفهوم است، با آن در تعارض باشد، لکن، اگر معارض منطوق و اصل خود باشد، تخصیص ممکن نیست؛ زیرا در این صورت، یا منطوق خود را ساقط و باطل می‌کند، یا اینکه فقط آن را تخصیص می‌دهد. پس اگر به طوری با منطوق و اصل خود متعارض شود که آن منطوق را باطل و ساقط نماید، به تبع منطوق، خود مفهوم هم ساقط می‌شود. اما اگر مفهوم به طریق تخصیص، معترض منطوق و اصل خود شود، مانند مفهوم این حدیث که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْكَلْبَ وَ حَرَّمَ ثَمَنَهُ» زیرا جمله‌ی «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْكَلْبَ» مقتضی تحریم همه‌ی جهت‌های انتفاع از سگ چون بیع و هبه و .. می‌باشد و جمله «حَرَّمَ ثَمَنَهُ» مقتضی این است که چیزی غیر از ثمن سگ، حرام نیست. پس این عموم منطوق قبلی را تخصیص می‌دهد. رأی مذهب شافعی این است که مفهوم، ساقط است و عموم اصل خود را تخصیص نمی‌دهد، اما از ابوالحسین بن قطن نقل شده که وی تخصیص با آن را جایز دانسته است. اما سخن وی قابل اعتنا نیست؛ زیرا مفهوم، فرع برای منطوق خود است و جایز نیست که معترض آن شود و چیزی از حکم آن را ساقط نماید. (زرکشی، ۳۸۶/۳-۳۸۵).

منشأ اختلاف

سبب اختلاف در این مسأله را باید در ضعف تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف جست؛ زیرا دلالت مفهوم، اضعف از دلالت منطوق است، چه در هنگام تعارض، اصل، تقدیم منطوق بر مفهوم است. (ابن تیمیه، ۱۰۵/۳۱). ابن قیم در اشاره به سبب اختلاف در این مسأله می‌نویسد: «این بحث محلّ نزاع میان اصولیان و فقها است و در مورد آن، دو قول معروف وجود دارد. منشأ نزاع، تعارض خصوص مفهوم و عموم منطوق است، چه خصوص، مقتضی تقدیم و منطوق، مقتضی ترجیح می‌باشد.» (ابن قیم، تهذیب السنن، ۶۴/۱). منظور ابن قیم این است که منطوق چون لفظ است و اصل برای مفهوم می‌باشد بر آن رجحان دارد، اما در مقابل، چون مفهوم، خاص و منطوق، عام است، مفهوم خاص دلالت قوی‌تری از منطوق عام دارد. پس چون هر کدام در جایی، نسبت به دیگری از برتری برخوردار هستند، چنین نزاعی روی داده است. بنابراین کسانی که قائل به جواز تخصیص به وسیله‌ی مفهوم مخالف می‌باشند، به خاص بودن دلالت مفهوم نگاه دارند و قائلان به منع، به این نگاه دارند که عموم، بیانگر خلاف مقتضای مفهوم است و چون منطوق بوده و بر حجیت آن اتفاق نظر وجود دارد، بر مفهوم، مقدم است.

دیدگاه علما درباره‌ی تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف

دیدگاه علما در باب تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف عبارتند از:

۱- جمهور قائلان به حجیت مفهوم مخالف، تخصیص عام با مفهوم مخالف را جایز می‌دانند. (زرکشی، ۳۸۱/۳-۳۸۵؛ ابن حاجب، ۷۹/۳؛ ابویعلی، ۵۷۸/۲؛ ابن نجّار، ۳۶۶/۳-۳۶۷؛ باقلانی، ۲۵۶/۳-۲۵۷؛ شوکانی، ۳۹۳/۱؛ شیرازی، ۲۷/۲؛ آمدی، ۵۲۹/۲؛ سبکی، ۱۸۰/۲؛ ابن سبکی، ۳۰/۲-۳۱؛ ابن لحام، ۳۷۴). این گروه، گرچه تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف را جایز می‌دانند، لکن، در اینکه تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف به منزله‌ی تخصیص به وسیله‌ی لفظ است، یا به منزله‌ی قیاس، اختلاف دارند. سلیم رازی در این باره دو دیدگاه نقل کرده است. برخی می‌گویند، به منزله‌ی تخصیص با لفظ است، زیرا مفهوم، برگرفته از تخصیص وصف به حکم منطوق است. سلیم خود این رأی را اصح دانسته است. برخی دیگر معتقدند: به منزله‌ی قیاس است؛ زیرا لفظ بر آن دلالت ندارد، پس ثابت می‌شود که برگرفته از معنای لفظ است. نتیجه‌ی این اختلاف این است که اگر لفظ آیه یا خبری با آن متعارض شد، در این حالت اگر قائل به رأی اول باشیم، به منزله‌ی دو آیه یا دو خبر متعارض خواهند بود و اگر دیدگاه

دوم را بپذیریم، در این حالت، منطوق محتمل بر آن مقدم می‌شود، خواه اعم از آن باشد یا أخص. (زرکشی، ۳۸۵/۳).

این گروه در مورد دیدگاه خود به ادله‌ی زیر استناد کرده‌اند:

الف - مفهوم مخالف، یک دلیل شرعی بوده که حجیت آن ثابت شده است و از حیث وجوب عمل به آن، در جایگاه منطوق قرار دارد. پس واجب است که مخصّص عام باشد، زیرا دلالت خاص بر دلالت عام رجحان دارد. (آمدی، ۵۲۹/۲). منظور این استدلال این است که وقتی حجیت چیزی قبول می‌شود، باید آثار ناشی از آن نیز پذیرفته شود. در نتیجه، چون مفهوم، دارای حکم و در جایگاهی شبیه منطوق است، اثر این امر را که قدرت تخصیص عام است می‌پذیریم. این استدلالی نیکو به نظر می‌آید؛ زیرا قبول جایگاه و شأن یک چیز و مترتب ساختن احکامی بر آن و سپس نفی قدرت تخصیص از آن بی معنی به نظر می‌آید. البته چنان که ذکر شد، این سخن و استدلال صرفاً در مورد قائلان به حجیت مفهوم مخالف صدق می‌کند.

در مقابل، مخالفان در ردّ این استدلال گفته‌اند: از اینکه مفهوم مخالف، یک دلیل شرعی است، لازم نمی‌آید که عام را تخصیص دهد؛ زیرا حجیت منطوق عام، محلّ اتفاق است، لکن، حجیت مفهوم مخالف، محلّ نزاع و اختلاف است. پس عام، ارجح بر مفهوم مخالف است. (ابن تیمیه، ۱۴۱/۳۱؛ ابن حاجب، ۷۹/۳؛ آمدی، ۵۳۰/۲). پاسخ این اعتراض را می‌توان چنین داد که عموم، قوی‌تر از مفهوم نیست و در بحث تخصیص، تساوی مخصّص و عام، شرط نمی‌باشد و وقوع اختلاف در باب یک دلیل، نمی‌تواند در تقدیم آن بر دیگر ادله در هنگام تعارض آن‌ها، اشکالی ایجاد نماید.

ب- قائل شدن به تخصیص عام با مفهوم مخالف، موجب اعمال دو دلیل، یعنی مفهوم مخالف و عام می‌شود و روشن است که اعمال دو دلیل بهتر از الغای یکی از آن دو می‌باشد. (ابن حاجب، ۷۹/۳؛ ابن سبکی، ۳۱/۲). این دلیلی قوی برای این گروه است، زیرا وقتی که در لغت، اصل بر اعمال کلام گذارده می‌شود، و وجود کلام مهمل، امری نادرست تلقی می‌شود، - چه کلام مهمل، لغو و فاقد فایده است و می‌گوییم کلام عاقل از لغو مصون است - چرا چنین قاعده‌ای، در کلام شارع که خالق عقلا و عقل است، جریان داده نشود؟!

حال اگر دو نص وارد شود که یکی دارای مفهوم مخالفی باشد که بتواند معنای عام نصّ دوم را تخصیص بدهد، اما در عین حال بتوان از طریق مفهوم موافق یا قیاس، حکمی مخالف با مفهوم مخالف را از آن برداشت کرد، پس آیا مفهوم مخالف می‌تواند آن نصّ عام را تخصیص دهد؟ یا اینکه به مفهوم مخالف یا قیاس عمل می‌شود؟ مانند نهی

رسول خدا از بیع آنچه که قبض نشده است، در این حدیث که می‌فرماید: «إذا اشتریت ببعاً فلا تبعه حتی تقبضه» (دارقطنی، ۸/۳) و این حدیث که می‌فرماید: «من ابتاع طعاماً فلا یبعه حتی یتوفیه» (بخاری، ۶۷/۳) زیرا حدیث اول، عام است و نص دوم دارای مفهوم مخالف است. در این مثال، نص دوم می‌تواند حدیث اول را تخصیص بدهد به اینکه بیع طعامی که قبض نشده، منهی عنه است، اما بیع غیر طعام و لو اینکه قبض نشده باشد، جایز است. امام مالک این رأی را پذیرفته‌اند، لکن برخی از شافعیه و حنابله معتقدند که در اینجا یک مفهوم موافق وجود دارد و آن اینکه اگر غذا که مورد نیاز مردم است، بیع آن قبل از قبض جایز نیست، بیع موارد دیگر غیر از غذا که مردم نیاز برای و اصلاح به آن دارند، به طریق اولی جایز نیست. همچنین قیاس، مقدم بر مفهوم مخالف است^۲ و قیاس بر این دلالت دارد که غیر طعام به منزله‌ی طعام است؛ زیرا علت عدم جواز بیع طعام قبل از قبض آن، این است که هنوز قبض که فرد در طی عقد مستحق آن می‌باشد، حاصل نشده است و این معنی در غیر طعام نیز وجود دارد. ابوطیب طبری در توضیح این مطلب می‌گوید: تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف واجب است، مگر در حالتی که دلیلی قوی‌تر از مفهوم، مانع از این امر بشود. پس اگر چنین دلیلی مانع شد، مفهوم ساقط شده و عام بر معنای عام خود باقی می‌ماند، مانند این حدیث که می‌فرماید: «من ابتاع طعاماً فلا یبعه حتی یتوفیه». طبری می‌نویسد: ما به مانند مالک، قائل به مفهوم برای این حدیث نشده و عام را به وسیله‌ی آن تخصیص نداده‌ایم، زیرا مالک، عموم را بر طعام مقصور کرده است. علت این امر این است که ما دلیلی قوی‌تر از مفهوم، یعنی تنبیه را داریم، زیرا وقتی که بیع طعام قبل از قبض آن با وجود نیاز مردم به طعام جایز نباشد، جایز نبودن غیرطعام، اولی است. دلیل دیگر وی این است که قیاس، مقدم بر مفهوم است و قیاس بر این دلالت دارد که غیر طعام به مانند طعام است، زیرا علت عدم جواز بیع طعام قبل از قبض آن، این است که هنوز قبض که فرد در طی عقد مستحق آن می‌باشد، حاصل نشده است و این معنی در غیر طعام نیز وجود

۲. قاضی ابویعلی در باب تقدم قیاس بر دلیل الخطاب یا همان مفهوم مخالف می‌نویسد: «و القیاس یترک له دلیل الخطاب، لانه یرجى مجرى التخصیص، لانه إسقاط بعض حکم اللفظ، فإن اللفظ یوجب إثباتاً و نفیاً، فإسقاط أحدهما بالقیاس بمنزلة التخصیص بالقیاس و لأنّ القیاس یقدم علی دلیل الخطاب.» (ابویعلی، ۶۳۴-۶۳۵). همچنین، شوکانی می‌گوید: «قال شارح اللمع: و إن عارضه قیاس جلی، قدم القیاس و أمّا الخفی، فإن جعلناه حجة کالنطق قدم دلیل الخطاب و إن جعلناه کالقیاس فقد رأیت بعض أصحابنا یقدمون کثیراً القیاس فی کتب الخلاف و الذی یقتضیه المذهب أنهما یتعارضان. (شوکانی، إرشاد الفحول، ۴۰/۲؛ زرکشی، ۳۸۶/۳).

دارد. برخی از علما در پاسخ به وی اظهار داشته‌اند که این از باب مفهوم لقب است؛ زیرا طعام، اسم است و تعلق حکم به اسم موجب تخصیص ماوراء آن اسم نمی‌شود. اما طبری خود در پاسخ به این اعتراض بیان داشته که این اعتراض غلط است؛ زیرا این بحث شما در مورد اسم لقب درست است، اما طعام، اسم مشتق است و اسم مشتق شبیه به صفت می‌باشد. (زرکشی، ۳۸۶/۳؛ آل تیمیه، ۱۴۳).

۲- برخی از مالکیه، شافعیه و حنابله معتقدند: مفهوم مخالف نمی‌تواند عام را تخصیص دهد. (زرکشی، ۳۸۱/۳؛ ابن نجّار، ۳۶۹/۳؛ ابن سبکی، ۳۱/۲؛ شوکانی، ۳۹۳/۱؛ ابن لحام، ۳۷۴). این گروه در مورد دیدگاه خود به موارد زیر استدلال کرده‌اند:

الف - عام، منطوق است و شکی نیست که دلالت مفهوم مخالف در قیاس با دلالت منطوق، ضعیف‌تر است، زیرا لازم است که دلالت مفهوم مستند به یک منطوق باشد، لکن، دلالت منطوق به مفهوم نیاز ندارد. پس تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف، ترجیح أضعف بر اقوی بوده و جایز نیست. (ابن سبکی، ۳۱/۲؛ شنقیطی، ۲۵۱/۱؛ رازی، ۱۰۳/۳).

در پاسخ به این دلیل می‌توان چند نکته را بیان کرد:

نخست: اگر پذیرفته شود که در حالت کلی، مفهوم، أضعف از منطوق است، در محلّ نزاع نمی‌توان گفت که مفهوم، أضعف از منطوق عام باشد؛ زیرا گرچه عام از حیث منطوق بودن ارجح است، اما چون عام می‌باشد، دلالت آن بر مصادیقش ضعیف است، حال آنکه مفهوم، خاص است و دلالت آن بر افرادش قطعی است. پس از این جهت، عام، مرجوح و مفهوم راجح است. پس دو دلیل با هم جمع می‌شوند، زیرا جمع بین دو دلیل، گرچه از یک جهت هم باشد، اولی است. (ابن حاجب، ۷۹/۳؛ ابن سبکی، ۳۱/۲). همین‌طور، چنان‌که بنانی می‌گوید، مفهوم، صرفاً بر فرد مذکور دلالت دارد، اما عام در ضمن افراد خود بر آن دلالت می‌کند. پس دلالت مفهوم بر آن فرد، قوی‌تر از دلالت عام است. (ابن سبکی، ۳۱/۲).

دوم: بر فرض پذیرش ضعف مفهوم به نسبت منطوق در محلّ نزاع، باطل بودن تقدیم أضعف بر اقوی به صورت مطلق، قابل قبول نیست؛ زیرا در بحث تخصیص، تساوی قدرت مخصّص و عام شرط نشده است. از این رو، در مبحث تخصیص در کتب اصول فقه تخصیص ادله‌ی قوی (مانند سنت متواتر) با ادله‌ی ضعیف‌تر از خود، (مانند خبر آحاد) توسط غالب علما پذیرفته شده است.

سوم: دلالت مفهوم، قوی‌تر از دلالت عموم منطوق است، مثلاً اگر کسی گفت: «أعط زیداً درهماً» و سپس گفت: «إن دخل الدّار فأعطه درهماً» در این حالت، مورد دوم قوی‌تر از مورد اول است و دو دلیل اگر با هم دچار تعارض شوند، بر اساس دلیل قوی‌تر حکم

داده می‌شود. (زرکشی، ۳/۳۸۵).

ب- مفهوم مخالف مانند قیاس است و نه منطوق. پس چون تخصیص با قیاس جایز نیست، پس تخصیص با مفهوم مخالف هم جایز نیست.

ادعای عدم تجویز تخصیص عام با قیاس به صورت کلی، پذیرفتنی نیست؛ زیرا جمهور علما، تخصیص عام با قیاس را پذیرفته‌اند. پس این استدلال می‌تواند دلیلی علیه خود این گروه باشد، چه می‌توان گفت: چون مفهوم مخالف مانند قیاس است و تخصیص عام با قیاس جایز است، پس تخصیص عام با مفهوم مخالف نیز جایز است.

ج- چون دلالت مفهوم، ضعیف‌تر از دلالت عموم است، مقدم کردن اضعف بر اقوی جایز نیست. (ابن سبکی، ۳۱/۲).

بر فرض پذیرش اینکه مفهوم در حالت کلی، اضعف از منطوق باشد، این ضعف را در محلّ نزاع نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا گرچه عام از حیث منطوق بودن ارجح می‌باشد، لکن چون عام است، دلالت آن بر مصادیقش ضعیف است، حال آنکه، مفهوم خاص است و دلالت آن بر افرادش قطعی است. پس از این جهت عام، مرجوح و مفهوم، راجح است. پس دو دلیل با هم جمع می‌شوند؛ زیرا جمع بین دو دلیل گرچه از یک جهت هم باشد، اولی است. (ابن حاجب، ۳/۷۹؛ ابن سبکی، ۳۱/۲). نیز چنان که بنانی معتقد است، می‌توان در توجیه تقدیم مفهوم بر این منطوق، گفت که مفهوم، صرفاً بر فرد مذکور دلالت دارد، اما عام در ضمن افراد خود بر آن دلالت می‌کند. پس دلالت مفهوم بر آن فرد، قوی‌تر از دلالت عام است. (ابن سبکی، ۳۱/۲). به علاوه، قبلاً هم بیان شد که اگر چه بپذیریم که مفهوم در محلّ نزاع ضعیف‌تر از منطوق است، اما باطل بودن تقدیم اضعف بر اقوی به صورت مطلق، قابل قبول نیست؛ زیرا در بحث تخصیص، تساوی قدرت مخصّص و عام شرط نشده است.

در اعتراض گفته‌اند: اگر تساوی مخصّص و مخصّص لازم نباشد، در این صورت لازم می‌آید که دلیل مرجوح، ترجیح داده شود و این، خلاف بدیهیات است. همچنین لازم می‌آید که آیهی قرآن با خبر واحد تخصیص داده شود. (ابن عبدالشکور، ۳۵۳/۱). روشن است که این اعتراض و پاسخ برآمده از تفکر احناف یا شبیه تفکر آنان است؛ زیرا احناف معتقدند: نصّ قطعی الدّاله فقط با دلیل قطعی تخصیص داده می‌شود. اما این نظر احناف چنان که در کتب اصولی آمده، از اقبال زیادی برخوردار نشده و خود، جای بحث جداگانه‌ای دارد.

۳- فخر رازی گرچه در کتاب «المنتخب» قائل به منع تخصیص عام با مفهوم مخالف است، زیرا بر این باور است که دلالت مفهوم ضعیف‌تر از دلالت منطوق است، پس

تخصیص عام با آن جایز نیست، اما در کتاب «المحصل» - به گفته‌ی بسیاری از پیروانش - این موضوع را محلّ اشکال دانسته و در آن توقف کرده است (سبکی، ۱۸۰/۲؛ اسنوی، ۴۶۸/۲؛ زرکشی، ۳۸۱/۳) یعنی هیچ یک از آراء سابق را ترجیح نداده است.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- اختلاف در این موضوع فرع بر پذیرش مفهوم مخالف است، لذا کسانی چون احناف که قائل به مفهوم مخالف نیستند از دایره‌ی این نزاع خارج هستند.

- گرچه برخی داعیه‌ی این را دارند که این مسأله در میان قائلان به مفهوم مخالف محلّ اتفاق است، باید گفت که این مسأله محلّ خلاف است. البته محلّ نزاع، همه‌ی صورت‌های مفهوم مخالف نمی‌باشد، بلکه محدود به برخی موارد است.

- منشأ ایجاد این اختلاف، غیر لفظی بودن دلالت مفهوم مخالف است؛ زیرا علما دلالت منطوق را قوی‌تر از دلالت مفهوم می‌دانند، زیرا دلالت منطوق، اصلی و دلالت مفهوم، تبعی است.

- اختلاف در باب این مسأله محصور در سه مورد است. جمهور آن را جائز دانسته و برخی دیگر آن را نپذیرفته و فخر رازی متوقف است. اما به استناد ادلّه‌ی زیر، دیدگاه اول راجح است:

۱- اعمال دو دلیل و دو کلام تا حدّ امکان، بهتر از این است که یکی از آن دو را مهمل گذاشته و یا حذف کنیم، زیرا مهمل، لغو است و کلام عاقل مصون از لغو است. پس وقتی که این قاعده برای کلام غیر شارع جاری است، چرا برای کلام شارع جریان نیابد؟

۲- وقتی که مفهوم مخالف و وجود احکامی بر مبنای آن پذیرفته می‌شود، در حقیقت آن را در جایگاهی شبیه به منطوق قرار داده‌ایم، هر چند که شاید جایگاه والایی، در قیاس با منطوق نباشد. پس چون منطوق، قادر به تخصیص است، مفهوم مخالف آن هم چنین توانی دارد.

۳- چنان‌که در خلال بحث آمد، غالب اعتراضات از جانب مخالفان مفهوم مخالف بود، لذا تعجیبی از مخالفت آنان نباید کرد، هر چند که مخالفت آنان، قوی و مؤثر نبود و تکیه‌گاه محکمی نداشت و نقدهایی قوی هم متوجه موافقان تخصیص نبود.

۴- اگر در کتب فقهی و شروح احادیث دقت شود، می‌بینیم که فقها و شارحان حدیث، در بسیاری از ابواب فقهی به مسأله‌ی تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم مخالف استدلال کرده‌اند که این امر بر اهمّیت این موضوع و کثرت دوران آن در استنباطات و استدلال‌های فقهی می‌کند.

منابع

- [١]. آل تيمية، عبدالسلام و عبدالحليم و أحمد بن عبدالحليم، (٤) المسودة في أصول الفقه، قاهره، دار المدني.
- [٢]. آمدی، سيف الدين ابوالحسن علي بن علي بن محمد، (٢٠٠٥)، الإحكام في أصول الاحكام، بيروت، دارالكتب العلمية.
- [٣]. ابن امير الحاج، محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن علي بن سليمان، (١٤٠٣)، التقرير والتحبير، بيروت، دار الكتب العلمية.
- [٤]. ابن تلمساني، عبد الله بن محود بن علي شرف الدين ابو محمد، (١٩٩٩)، شرح المعالم في اصول الفقه، بيروت، عالم الكتب.
- [٥]. ابن حاجب، ابوعمر عثمان بن حاجب، (٢٠٠٤)، شرح المختصر المنتهى الأصولي، بيروت، دار الكتب العلمية.
- [٦]. ابن حزم ظاهري، ابومحمد علي بن احمد، (١٤٢٤)، الإحكام في أصول الأحكام، بيروت، دار الكتب العلمية.
- [٧]. ابن دقيق العيد، (١٩٩٧)، شرح الإمام بأحاديث الحكم، رياض، دارأطلس للنشر و التوزيع.
- [٨]. ابن رشد، ابوالوليد محمد بن احمد بن محمد بن احمد، (٢٠٠٦)، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بيروت، دارالفكر.
- [٩]. ابن سبكي، تاج الدين عبد الوهاب، (١٣٦٩)، جمع الجوامع، مركز بزرگ اسلامي غرب كشور.
- [١٠]. ابن لحام، ابوالحسن علاء الدين بن محمد بن عباس (١٩٩٩)، القواعد و الفوائد الأصولية، بيروت، المكتبة العصرية، بيروت.
- [١١]. ابن نجار، محمد بن احمد بن عبدالعزيز بن علي، (١٩٩٧)، شرح الكوكب المنير، رياض، مكتبة العبيكان.
- [١٢]. ابويعلی، محمد بن حسين، (٢٠٠٢)، العدة في اصول الفقه، بيروت، دار الكتب العلمية.
- [١٣]. إرموى هندی، صفی الدين محمد بن عبدالرحيم بن محمد، (٢٠٠٥)، الفائق في أصول الفقه، بيروت، دار الكتب العلمية.
- [١٤]. اسنوی، جمال الدين ابو محمد عبدالرحيم بن حسن، (١٤٢٥)، التمهيد في تخريج الفروع على الأصول، بيروت، دارالكتب العلمية.
- [١٥]. همو، نهاية السؤل في شرح منهاج الأصول. قاهره، چاپ محمد علي صبيح و أولاده.
- [١٦]. ايجی، عبدالرحمان، (٢٠٠٤)، شرح المختصر المنتهى الأصولي، بيروت، دارالكتب العلمية.
- [١٧]. باقلاني، ابوبكر محمد بن طيب، (١٩٩٨)، التقريب و الإرشاد الصغير، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- [١٨]. بخاري، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيره، (١٤٢٠)، صحيح البخاري، بيروت، دار طوق النجاه.

- [١٩]. بصرى، ابوالحسين محمد بن على بن طيب، (٢٠٠٥)، *المعتمد فى اصول الفقه*، بيروت، دارالكتب العلميه.
- [٢٠]. جوينى، ابوالمعالي عبدالملك بن عبدالله بن يوسف، (١٤١٨)، *البرهان فى اصول الفقه*، المنصوره، دار الوفاء.
- [٢١]. خن، مصطفى سعيد، (٢٠٠٠)، *أبحاث حول أصول الفقه الإسلامى: تأريخه و تطوره*، دمشق - بيروت، دارالكلم الطيب.
- [٢٢]. دارقطنى، ابوالحسن على بن عمر، (١٩٦٦)، *سنن الدارقطنى*، بيروت، دارالمعرفه.
- [٢٣]. دبوسى، ابوزيد عبیدالله بن عمر، (٢٠٠٦)، *تقويم الأدله فى اصول الفقه*، بيروت، المكتبه العصریه.
- [٢٤]. رازى، احمد بن على، (١٩٩٤)، *الفصول فى الأصول*، كويت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلاميه.
- [٢٥]. رازى، فخر الدين محمد بن عمر، (١٩٩٩)، *المحصول فى علم اصول الفقه*، بيروت، المكتبه العصریه.
- [٢٦]. زرکشى، بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله، (١٩٩٢)، *البحر المحيط*، كويت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلاميه.
- [٢٧]. زرکلى، خيرالدین، (١٤٠٤)، *الأعلام*، بيروت، دار العلم للملايين.
- [٢٨]. سبکى، على بن عبد الكافى و تاج الدين عبد الوهاب، (١٤٠٤)، *الإيهاج فى شرح المنهاج*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٢٩]. سرخسى، ابوبکر محمد بن احمد بن ابى سهل، (١٤٢٥-١٤٢٦)، *اصول السرخسى*، بيروت، دارالفکر.
- [٣٠]. سمرقندى، علاء الدین محمد بن عبد الحميد، (٢٠٠٤)، *الميزان فى أصول الفقه*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٣١]. سمعانى، ابو مظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار، (١٩٩٧)، *قواطع الأدله فى الأصول*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٣٢]. شنقيطى، عبدالله بن ابراهيم علوى، (٢٠٠٥)، *نشر البنود على مراقى السعود*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٣٣]. شوکانى، محمد بن على بن محمد، (٢٠٠٠)، *إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول*، بيروت، دارالكتاب العربى.
- [٣٤]. همو، (١٩٩٨)، *البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع*، بيروت، دارالمعرفه، بيروت.
- [٣٥]. شيرازى، ابواسحاق ابراهيم بن على بن يوسف، (٢٠٠٣)، *التبصرة فى أصول الفقه*، بيروت، دار الكتب الإسلاميه.
- [٣٦]. همو، (١٩٨٨)، *شرح اللمع*، بيروت، دار الغرب الإسلامى.
- [٣٧]. همو، (٢٠٠٢)، *اللمع فى أصول الفقه*، دمشق - بيروت، دار ابن كثير.
- [٣٨]. همو، (١٤٠٧)، *المعونة فى الجدل*، كويت، جمعية إحياء التراث الإسلامى.
- [٣٩]. طوفى، نجم الدین، (١٩٩٠)، *شرح مختصر الروضة*، بيروت، مؤسسة الرسالة.

- [٤٠]. غزالى، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن محمد، (٢٠٠٠)، *المستصفى فى علم الأصول*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٤١]. قرافى، شهاب الدين احمد بن ادريس، (٢٠٠٥)، *تنقيح الفصول فى إختصار المحصول*، مصر، المكتبة الأزهرية للتراث.
- [٤٢]. كبيسى، بشير مهدي، (٢٠٠٧)، *مفاهيم الالفاظ و دلالتها عند الأصوليين*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٤٣]. كحالة، عمر رضا، (١٤١٥)، *معجم المؤلفين*، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- [٤٤]. ماوردى، ابوالحسن، (١٩٩٤)، *الحاوى الكبير فى فقه مذهب الشافعى*، بيروت، دار الكتب العلميه.
- [٤٥]. مقدسى، موفق الدين عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة، (٢٠٠٢)، *روضة الناظر و جنة المناظر فى أصول الفقه*، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
- [٤٦]. همو، (١٩٨١)، *المغنى فى الفقه*، رياض، مكتبة الرياض الحديثه.
- [٤٧]. نسائى، أحمد بن على بن شعيب، (١٣٨٣)، *المجتبى سنن النسائى*، مصر، الحلبي.
- [٤٨]. نووى، ابوزكريا يحيى بن شرف، (١٩٨٥)، *روضة الطالبين و عمدة المفتين*، دمشق، المكتب الإسلامى.

پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی